

The Limits of the Authority of the Jurisprudent At a Comparative View of Political Votes of Sheikh Morteza Ansari and Morteza Motahhari

Farzad Hasani¹, Mansour Mirahmadi²

1. PhD Student at Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author);
farzadhosseini1369@yahoo.com

2. Professor at Shahid Beheshti University, Tehran, Iran; m.mirahmadi@usb.ac.ir
and Member of Association of Hawzah Political Studies.

Received: 28 November 2016; **Revised:** 10 September 2018; **Accepted:** 17 September 2018

Abstract

After the establishment of the Islamic Republic of Iran in Iran, the issue of accepting the "Public Governance of the Jurist" against the lack of a governance or limited governance of the jurist by jurisprudents and scholars has always been a controversial issue in scientific and political circles. The most important scholars include Sheikh Morteza Ansari and Morteza Motahhari. The present paper, with a comparative viewpoint and referring to the opinions of these two scholars, attempts to prove the acceptance of governmental authorities for the jurisprudent on his side by applying the qualitative content analysis method. The analysis of various sources and perspectives show that both jurisprudents agree on the necessity of people visiting the appointed jurisprudents in the absence of the infallible (AS), but it seems that in the views and opinions of Morteza Motahhari, there is a more specific and wider viewpoint towards the authority of the jurisprudent compared to Sheikh Ansari, and even approves the power to issue a governmental ruling by the jurisprudent ruling on all the public "right issues", distinct from the primary and secondary sentences, in order to unravel the affairs and the ability to comply the laws of the Shari'a with the complicated and changing circumstances of the time and to preserve and observe "the general interest of the Muslims". The more complicated and indeterminate conditions of the era of Morteza Motahhari, which had increased the need for the jurisprudents to respond to these new conditions, as well as the beginning and the rise of the movement for struggling against the royal monarchy and the opening of a new jurisprudential and theological theory of the Islamic government formation with a focus on Governance of the Jurist on behalf of Imam Khomeini (RA), are the most significant reasons for the emergence of this courage and the motive in expanding the powers of the jurisprudent in the era of the Occultation of infallible (as) in the opinions by Morteza Motahhari's in comparison with Sheikh Ansari's opinions.

Keywords: Velayat-e Faqih (Governance of the Jurist), Public Governance, Sheikh Morteza Ansari, Morteza Motahhari.

حدود اختیارات حکومتی فقیه در نگاه تطبیقی به آرای سیاسی شیخ مرتضی انصاری و مرتضی مطهری

فرزاد حسینی^۱، منصور میراحمدی^۲

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول): farzadhosseini1369@yahoo.com

۲. استاد دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران: m.mirahmadi@usb.ac.ir

و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه.

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۸؛ تاریخ اصلاح: ۹۷/۶/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۲۶

چکیده

پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، مسأله‌ی پذیرش "ولایت عامه‌ی فقیه" در برابر عدم ولایت یا ولایت محدود فقیه از سوی فقها و اندیشمندان، همواره به‌عنوان محل بحث و مشاجره در محافل علمی و سیاسی می‌باشد. از جمله مهم‌ترین آن‌ها شیخ مرتضی انصاری و مرتضی مطهری هستند. نوشتار حاضر با نگاهی تطبیقی و رجوع به آرای این دو، با به‌کارگیری روش تحلیل محتوای کیفی، به اثبات پذیرش اختیارات حکومتی برای فقیه از سوی ایشان پرداخته است. بررسی و تحلیل منابع و دیدگاه‌های مختلف نشان می‌دهد، هر دو فقیه بر لزوم مراجعه‌ی مردم به فقیه منصوب در فقدان معصوم(ع) اتفاق نظر دارند، اما به‌نظر می‌رسد در نظرات و آرای مرتضی مطهری، نگاه ویژه‌تر و گسترده‌تری به اختیارات فقیه نسبت به شیخ انصاری وجود دارد و حتی اختیار صدور حکم حکومتی از سوی فقیه حاکم در عموم "مسائل مستحدثه"، متمایز از احکام اولیه و ثانویه، جهت گره‌گشایی از امور و قابلیت تطبیق قوانین شریعت با پیچیدگی‌ها و اقتضائات متغیر زمان و حفظ و رعایت "مصلحت عموم مسلمین" را تجویز می‌کند. شرایط پیچیده‌تر و سیال‌تر عصر مرتضی مطهری، که نیاز به پاسخ‌گویی فقها به این شرایط جدید را تشدید کرده بود، و نیز شروع و اوج‌گیری نهضت مبارزات علیه نظام سلطنتی شاهنشاهی و بازشدن باب نظریه‌پردازی فقهی و کلامی نوین در باب تشکیل حکومت اسلامی با محوریت ولایت فقیه از سوی امام خمینی(ره)، مهم‌ترین دلایل پیدایش این جرأت و انگیزه در بسط اختیارات فقیه در عصر غیبت معصوم(ع) در آرای مرتضی مطهری نسبت به شیخ انصاری می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: ولایت فقیه، ولایت عامه، شیخ مرتضی انصاری، مرتضی مطهری.

مقدمه و بیان مسأله

ولایت فقیه، ریشه در اعماق فقه شیعه دارد. فقهای شیعه، به مناسبت‌های گوناگون در کتاب‌های فقهی خود آن را مطرح کرده‌اند و به بوته‌ی نقد و بررسی نهاده‌اند. ایشان در روزگار غیبت، که دسترسی به امام معصوم مقدور نیست، جانشینی فقیه جامع‌الشرایط را پذیرفته‌اند و ولایت او را به رسمیت شناخته‌اند. در این بین در کیفیت اعتقاد برخی فقها به ولایت فقیه تردید و - یا دست کم - ابهام وجود دارد؛ شاید دلیل آن را بتوان در ابهام و تناقض‌های ظاهری در آرای آن‌ها و یا در انگیزه‌های سیاسی در شارحان و خوانندگان متون و کتب این فقها جست‌وجو کرد.

از جمله مشهورترین و بحث‌برانگیزترین این اشخاص، شیخ انصاری است که حتی برخی عدم پذیرش اصل ولایت فقیه را نیز به وی نسبت می‌دهند. مهم‌ترین مستمسک صاحبان این نظر، کتاب مشهور "مکاسب" و کلامی است که شیخ در ردّ ولایت و سلطنت مطلقه برای فقیه می‌آورد و اثبات آن را بر فقیه، هم‌چون دست‌کشیدن بر خار می‌داند. یکی دیگر از فقهایی که نه در اصل پذیرش ولایت فقیه، بلکه در کیفیت و حدود اختیارات فراگیر در امور سیاسی و به تعبیر فقهی "ولایت عامّه" برای فقیه تردید دارد و لذا شارحان، وی را حداکثر معتقد به "ولایت مشروط و محدود" می‌انگارند، شهید مرتضی مطهری است. از نظر تشکیک‌کنندگان «در دید ایشان، حاکم بیش از آن‌که ولی باشد، وکیل و منتخب مردم است...» (نراقی، ۱۳۷۴: ۱۵).

از این‌رو، عطف به نقطه‌ی مشترکی که تشکیک‌کنندگان در ردّ اثبات پذیرش مطلق اختیارات فقیه داشته‌اند و نیز ابهامات ظاهری‌ای که در نظرات و آرای این دو فقیه وجود دارد، صاحب این نوشتار را بر آن داشت تا با نگاهی تطبیقی، به بررسی و سنجش کیفیت آرای دو اندیشمند مشهور شیعه پردازد و درستی یا نادرستی نظرات مطرح‌شده در پیرامون آرای ایشان را بررسی کند. بنابراین با بررسی کتب و آثار این دو بزرگوار درصددیم به این سوال کلیدی پاسخ دهیم که: کیفیت ولایت و اختیاراتی که شیخ انصاری و شهید مطهری برای فقیه در غیاب معصوم قائلند، چگونه و در چه حدودی است؟ هم‌چنین: آیا می‌توان عدم پذیرش ولایت عامّه را به آن‌ها نسبت داد؟ و نهایتاً این‌که: چه تفاوت‌های احتمالی میان نظرات این دو در باب اختیارات حکومتی فقیه

وجود دارد؟

نظریه‌ی ولایت عامه فقیه

برخی از فقها با انکار ولایت عامه، دامنه‌ی ولایت فقیه را منحصر به امر افتا و قضا و امور حسبیه می‌دانند و نقش فقیه را در سرپرستی و رهبری امور عمومی جامعه نادیده می‌گیرند. علامه مجلسی با قول به ولایت فقیه در امور حسبیه، مستندات روایی ولایت عام فقیه را رد کرده و با این استدلال که روایات مذکور بر امری فراتر از افتا و قضا و امور حسبیه دلالت ندارد، معتقد به عدم ولایت فقیهان در حوزه‌ی امور عمومی است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۱۴۹-۱۵۰ و همان: ۲۲۷-۲۲۱).

در مقابل، قائلین به ولایت سیاسی فقیه معتقدند که در عصر غیبت امام معصوم(ع) وظایف فقها از دایره‌ی افتا و قضا و امور حسبه فراتر رفته و اداره‌ی نظم عمومی جامعه نیز از وظایف آنهاست. بر این اساس، فقها، نمایان عام امام معصوم(ع) هستند و همان ولایتی که معصوم(ع) در امور سیاسی و حکومتی دارا بوده است، برای فقها نیز ثابت می‌شود. امام خمینی(ره) در این باره معتقد است:

«در عصر غیبت ولی امر و سلطان عصر(عج)، نمایان آن حضرت که فقیهان جامع‌الشرایط برای فتوا و قضاوتند، جانشین آن حضرت در اجرای سیاسات و مسائل حکومتی و سایر امور مربوط به امام معصوم(ع)، به جز جهاد ابتدایی، هستند» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق: ۶۲۱).

از این دیدگاه، شکل مشروع حکومت آن است که تحت زعامت و رهبری فقیه جامع‌الشرایط باشد و حاکمی که بدون نصب شارع، حکومت کند، طاغوت است.

برخی از نویسندگان پیشینه‌ی تاریخی قول به ولایت فقیه را از همان دوران آغاز غیبت کبری دانسته‌اند و به مباحث برخی از فقهای گذشته، به‌ویژه شیخ مفید و دیگران درباره‌ی برخی وظایف فقها، مانند اقامه‌ی حدود، اخذ وجوه شرعی (مانند خمس و زکات)، اقامه‌ی نماز جمعه و انجام مراحل نهایی امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرده‌اند (آذری قمی، ۱۳۷۲: ۲۰۲-۱۶۳). لیکن

برخی از نویسندگان معتقدند که این‌گونه مباحث هیچ دلالتی بر ولایت فقیه در دیدگاه پیشینیان ندارد و بحث از ولایت فقیه، تنها از زمان محقق کرکی در دوران صفویه مطرح گردیده است (کدیور، ۱۳۸۰: ۱۳).

در دوران معاصر نیز فقهای زیادی در آثار خود به اثبات ولایت سیاسی فقیه پرداخته‌اند که آیت‌الله بروجردی، گلپایگانی، امام خمینی و بسیاری از فقهای دیگر از این قبیل می‌باشند. موافقین ولایت سیاسی فقیه، هرچند در اصل اثبات ولایت برای فقیه اتفاق نظر دارند، اما در چند محور از جمله: منشأ مشروعیت ولایت فقیه، دامنه‌ی اختیارات فقیه و تعدد فقیهان، دارای دیدگاه‌های متفاوتی هستند که تفصیل آن‌ها مجال دیگری می‌طلبد.

نظریه‌ی ولایت فقیه در آرای شیخ انصاری و شهید مطهری

مرحوم شیخ مرتضی انصاری، در چندین جای کتاب مشهور "مکاسب" درباره‌ی حکومت و مسائل مربوط به آن بحث کرده است. وی ولایت فقیه را بر فتوا و قضا، قطعی می‌داند و باور دارد: «مردم باید به فتوای فقیه جامع‌الشرایط جامه‌ی عمل درپوشند و به قضاوت‌های وی در نزاع‌ها و... گردن نهند» (شیخ انصاری، ۱۴۱۰: ۱۵۳). درباره‌ی مقام سوم، تا حدودی به تفصیل سخن می‌گوید و در نهایت، قلمرو ولایت فقیه را در این مقام، محدود می‌انگارد؛ پس از تصویر گونه‌های گوناگون ولایت، نوع استقلالی آن را که (ولی) بتواند در امور مربوط به جان و مال مردم و مصالح آنان تصرف کند، یا به‌چیزی وادارد و یا از چیزی بازدارد و... به مقتضای دلایل قطعی، ویژه‌ی پیامبر(ص) و امامان و نایبان خاص آنان می‌داند؛ در توانایی دلایل ولایت فقیه، برای اثبات این نوع ولایت، تردید دارد (همان).

شیخ در مقام استدلال بر این نوع ولایت برای فقیه می‌نویسد:

«مقبوله‌ی عمر ابن حنظله که امام(ع) در آن از فقیه به‌عنوان حاکم یاد کرده است، بر وجوب رجوع به فقیه در امور یادشده [آن‌دسته از وظایفی که احتمال دارد نظر فقیه در وجود یا وجوب آن دخالت داشته باشد] دلالت دارد؛ زیرا از ظاهر مقبوله برمی‌آید که فقیه در زمان غیبت، همانند حکام منصوب در زمان پیامبر(ص) و

صحابه می‌باشند، در این‌که مردم موظف باشند که در امور یادشده به آنان مراجعه کنند و به‌نظر آنان، جامه‌ی عمل درپوشند. بلکه عرف از نصب حاکم به‌وسیله‌ی سلطان، وجوب رجوع به او را در امور عامه مربوط به حکومت می‌فهمد»^۱ (شیخ انصاری، ۱۴۱۰: ۱۵۵).

از سخنان شیخ چنین استنباط می‌شود که اموری که از وظایف ویژه‌ی امام معصوم(ع) باشد، مانند اجرای حدود... از این ادله، مشروعیت آن برای فقیه استفاده نمی‌شود و شیخ بر این عقیده است که برای استنباط مشروعیت این‌گونه کارها باید از ادله‌ی دیگر بهره برد. اما با توجه به آنچه آوردیم، سخن شیخ در مکاسب در ردّ و یا اثبات کلی ولایت فقیه نیست، بلکه در محدوده‌ی آن است. هرچند شیخ در مکاسب، در ولایت عامه‌ی فقیه تردید می‌کند، ولی به‌شهرت آن اعتراف دارد: «مسأله‌ی ولایت عامه‌ی فقیه، بی‌اشکال نیست، گرچه در میان فقیهان شهرت دارد»^۲ (همان: ۱۵۳).

شهید مطهری نیز به‌طور ضمنی در پرداختن به مسأله‌ی ولایت فقیه، استدلال به روایات کرده است. از جمله: با اشاره به مقبوله‌ی ابن حنظله می‌گوید: امام می‌آید نایب عام معین می‌کند. در آن‌جا این جور می‌گوید: «بنگرید به کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد و در آن دقیق باشد، در حلال و حرام ما عادل باشد، من او را بر شما حاکم قرار دادم»^۳ (مطهری، ۱۳۸۰: ۹۹). وی با اشاره به "توقیع شریف"^۴ در شرح "الحوادث الواقعه" می‌نویسد:

«بدیهی است که مشکلات جامعه‌ی بشری نو می‌شود و مشکلات نو، راه‌حلّ نو

۱. و اما وجوب الرجوع الی الفقیه فی الامور المذكوره، فیدل علیه مضافاً من جعله حاکماً کما فی مقبوله ابن حنظله الظاهر فی کونه کسائر الحکام المنصوبه فی زمان النبی(ص) والصحابه فی الزام الناس بارجاع الامور المذكوره الیه والانتهاه فیها الی نظره بل المتبادر عرفاً من نصب السلطان حاکماً وجوب الرجوع فی الامور العامه المطلوبه للسلطان الیه.

۲. لکن المسأله لاتخلوا عن اشکال و ان کان الحکم به مشهوراً.

۳. انظروا الی من روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا فقد جعلته علیکم حاکماً.

۴. واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فإنهم حجتی علیکم و أنا حجة الله علیهم.

می‌خواهد. الحوادث الواقعة چیزی جز پدیده های نوظهور نیست که حل آنها برعهده‌ی حاملان معارف اسلامی است... سرّ ضرورت وجود مجتهد در هر دوره و ضرورت تقلید و رجوع به مجتهد زنده همین است» (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۰۵).

مطهری، مسأله‌ی حکومت در عصر غیبت را این‌گونه می‌بیند که فرد خاصی برای تصدی آن منصوص و منصوب نیست؛ ولکن به‌نحو عام و کلی، با ذکر شرایط از جانب خداوند معین شده است:

«آن حکومتی که باید میان مردم باشد، باید واجد شرایطی باشد که آن شرایط را اسلام معین کرده است. اگر آن شرایطی را که اسلام معین کرده است، داشته باشد، همان‌طور که مفتی بدون این‌که خدا شخصش را معین کرده باشد، با آن شرایط می‌تواند فتوی بدهد، حاکم هم بدون این‌که خدا شخصش را معین کرده باشد، می‌تواند در میان مردم حکومت بکند» (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۰۱).

نتیجه‌ی بحث آن است که با توجه به مقدس و الهی‌بودن شأن فتوی، قضا و زعامت سیاسی، متصدیان این مناصب و شئون، باید از جانب خداوند معین و نصب شده باشند؛ یا به‌گونه‌ای خاص، مانند پیامبر اکرم و امامان دوازده‌گانه معصوم بوده و یا مانند نمایندگان خاص آنان همانند مالک اشتر، به اسم؛ و یا به‌گونه‌ای عام و کلی با ذکر شرایط و معیارها معرفی شده باشند. بنابراین، در دوره‌ی غیبت، فرد خاصی با نام و نشان به مرجعیت دینی، قضایی و سیاسی نصب و تعیین نشده است؛ اما به‌طور عام و کلی، مجتهد و فقیه دارای شرایط در هر سه منصب، نایب عام امام به‌شمار می‌آید (همان: ۹۸-۹۹).

مصادیق اختیارات حکومتی فقیه در آرای شیخ انصاری و شهید مطهری

شیخ انصاری در "کتاب الزکاة" برخلاف آنچه در مکاسب گفته بود: «بنابراین، اگر فقیه، زکات و خمس را از مردم مطالبه کند، بر مردم واجب نیست به او پردازند» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۱۵۴)؛ درباره‌ی متولی زکات و وجوب اطاعت از وی می‌نویسد:

«اگر فقیه از مردم بخواهد که زکات را به او بدهند، مفاد و مقتضای ادله‌ی نیابت

عمومی فقیه، وجوب دفع را می‌رساند؛ زیرا امتناع از این امر، به معنای ردّ بر فقیه و ردّ بر فقیه، به منزله‌ی ردّ قول خداست؛ آن‌چنان که در مقبوله‌ی عمر ابن حنظله آمده و در توقیع شریف امام(ع) نیز آمده است که باید در حوادث واقعه به راویان حدیث مراجعه کرد؛ زیرا آنان حجّت من بر شما و من حجّت خدا می‌باشم^۱ (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۱۵۴).

در جایی دیگر نیز می‌نویسد:

«اطلاق ادله‌ی حکومت فقیه، به‌ویژه توقیع اسحاق بن یعقوب، فقیه را در رده‌ی اولی‌الامر قرار می‌دهد؛ اولی‌الامری که اطاعت از آنان بر ما واجب است»^۲ (نجفی با حاشیه‌ی شیخ انصاری، ۱۴۱۰: ۴۵۱).

هم‌چنین شیخ در "کتاب الخمس" می‌نویسد:

«با توجه به این که مجتهد، بر اساس روایات، نایب عامّ امام(ع) و حجّت امام بر مردم و امین و جانشین اوست، می‌توان گفت پرداخت خمس به فقیه واجب می‌باشد. اما انصاف این است که ظاهر آن ادله، نیابت و ولایت فقیه راز امام(ع) بر امور عامّه ثابت می‌کند؛ نه در مثل اموال و اولاد او. گرچه ممکن است پرداخت خمس به فقیه واجب باشد؛ چراکه احتمال دارد پرداخت خمس به فقیه در رضایت امام(ع) مؤثر باشد. زیرا فقیه به مصارف آن، نوعاً، آگاه‌تر است؛ اگرچه امکان دارد در موردی بصیرت هردو یکسان باشد و یا این‌که مقلّد آشنا‌تر

۱. ولو طلبها الفقیه فمقتضی ادله النیابه العامه وجوب الدفع لانّ منعه ردّ علیه والرادّ علیه رادّ علی الله تعالی كما فی مقبوله عمر بن حنظله وبقوله(ع) فی التوقیع الشریف الوارده فی وجوب الرجوع فی الوقایع الحادثه الی رواة الاحادیث قال: فانهم حجّتی وأنا حجّته الله.

۲. اطلاق ادله حکومت (الفقیه) خصوصاً روایه النصب الّتی وردت عن صاحب الامر روحی له الفداء یصیره من اولی الامر الّذین اوجب الله علینا طاعتهم.

باشد»^۱ (شیخ انصاری، ۱۴۲۰: ۲۵۸).

نکته‌ی مهم در سخن فوق این است که شیخ، ولایت فقیه را بر امور عامه مستند به همان ادله‌ی عامه‌ی ولایت فقیه پذیرفته است. تردید وی، در وجوب دفع خمس از آن جهت می‌باشد که خمس را مال شخص امام (ع) می‌داند، نه مقام امامت.

شیخ انصاری افزون‌بر گفتاری که در کتاب خمس و زکات دارد، در حاشیه‌ای که بر "نجاه العباد" شیخ محمدحسن نجفی نوشته است، در هر جا، با توجه به ولایت عامه‌ی فقیه فتوایی صادر شده، اعم از ولایت استقلالی یا اذنی، ایشان آن را پذیرفته است. به‌عنوان مثال؛ انتقال زکات را از شهری به شهر دیگر با وجود مستحق در آن شهر جایز می‌داند؛ منتهی اگر مال تلف شود، مالک را ضامن می‌داند. ولی درباره‌ی انتقال زکات با اذن فقیه می‌نویسد:

«اگر نقل زکات با اذن فقیه باشد و تلف شود، با این که مستحق در همان شهر موجود بوده است، مالک ضامن نیست. هم‌چنین اگر فقیه به‌واسطه‌ی ولایت عامه‌ای که دارد، شخصی را وکیل گرفتن زکات کرد و اجازه داد که زکات را به شهر دیگری ببرد، اگر تلف شد آن شخص ضامن نیست»^۲ (نجفی، ۱۴۱۰: ۲۵۵).

عین فتوای فوق درباره‌ی خمس نیز آمده است:

«جایز است کسی که از سوی حکومت برای جمع‌آوری زکات، مأموریت یافته، میوه‌ی درخت خرما و انگور را تخمین بزند... تخمین‌زننده باید از سوی امام (ع)

۱. و ربما امکن القول بوجوب الدفع الی المجتهد نظراً الی عموم نیابته وكونه حجّة الامام علی الرّعیه وامیناً عنه و خلیفه له كما استفيد ذلك كله من الاخبار، لكن الانصاف ان ظاهر تلك الادله ولایة الفقیه عن الامام علی الامور العامه لامثل خصوص امواله واولاده نعم يمكن القول بالوجوب نظراً الی احتمال مدخلیه خصوص الدفع فی رضاء الامام حیث انّ الفقیه ابصر بمواقعها بالتّوع وان فرضنا فی شخص الواقع تساوی بصیرتھما او ابصریه المقلد.

۲. ولو كان النقل باذن الفقیه مع وجود المستحق لم یکن علیه ضمان فی الاقوی واولی منه لو وكله فی قبضها عنه بالولایه العامه ثم اذن له فی نقلها.

باشد، یا نایب خاص و یا عامّ او»^۱ (همان: ۲۴۳).

یا در باب انفال و غنائم می‌گوید:

«اگر سلطان شیعه، زمینی را از کفار حربی فتح کرد، احتیاط، بلکه قوی‌تر آن است، درباره‌ی غنائم از زمین و غیر آن باید به نایب غیبت مراجعه کند. البتّه این در صورتی است که فتح، بدون اذن فقیه باشد وگرنه، حکم آن، حکم جهاد صحیح است. ظاهر این سخن، جهاد ابتدایی است»^۲ (همان: ۲۷۸).

شیخ در مکاسب، جهاد ابتدایی را به لحاظ این‌که آن را از مختصات امام معصوم (ع) می‌دانست، ولایت اذنیه را نیز برای فقیه نمی‌پذیرفت، اما در این‌جا، خلاف آن را تأیید می‌کند. مرحوم شیخ در مورد دیگری در باب رؤیت هلال ماه می‌نویسد: «حکم حاکم، در صورتی‌که یقین به خطای او نباشد، به منزله‌ی علم است در ثبوت هلال»^۳ (همان: ۱۷۴). این موارد نشانه‌های مهمی بر پذیرش اختیارات گسترده از سوی فقیه مذکور است که در تصدیق قبول ولایت عامه از سوی ایشان، یاری‌دهنده است.

از آن‌سو، در نگاه استاد مطهری، در اسلام سلسله‌ی اختیاراتی به پیغمبر در مسائل اداره‌ی جامعه اسلامی داده شده است. بنابراین، مجتهد باید تشخیص بدهد که کدام کار پیغمبر از وحی بوده و کدام کار پیغمبر به دلیل اختیار او، تا آن‌گاه درباره‌ی آن‌چه به موجب اختیار پیغمبر بوده، بنابر آن‌که زمان پیغمبر عوض شده، تصمیمی دیگرگونه گرفته شود. ایشان "عنصر اجتهاد" را در این تشخیص برای حفظ شریعت ختمیه این‌گونه بیان می‌کند:

«علمای دین در عصر خاتمیت که عصر علم است، قادرند با معرفت به اصول کلی اسلام و شناخت شرایط زمان و مکان آن کلیات را با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی تطبیق دهند و

۱. يجوز للساعي حرص ثمره النخل والكرم... الخارص الامام او نائبه الخاص بل العام.

۲. لو فتح سلطان الشيعة ارضاً من اهل الحرب فالاحوط ان لم يكن اقوى الرجوع فيما استولى عليه من الارض وغيرها الى نائب الغيبة ان لم يكن الفتح باذنه والأجرى عليه حكم الجهاد الصحيح.

۳. حكم الحاكم الذي لم يعلم خطأه بمنزلة العلم بالنسبة الى الحكم المزبور.

حکم الهی را استخراج و استنباط نمایند. نام این عمل «اجتهاد» است. علمای شایسته امت اسلامی بسیاری از وظایفی را که پیامبران تبلیغی و قسمتی از وظایف پیامبران تشریحی را بدون آن که خود مشرع باشند، با عمل اجتهاد و با وظیفه خاص رهبری امت انجام می‌دهند» (مطهری، ۱۳۸۹: ۵۲)

از نظر استاد مطهری، اسلام دینی است که رسالت دولت‌سازی و اصلاح‌گری از این طریق دارد:

«اسلام دینی است که وظیفه‌ی خودش را و تعهد خودش را این می‌داند که یک جامعه تشکیل دهد؛ کشور تشکیل بدهد؛ آمده دولت تشکیل بدهد و رسالتش اصلاح جهان است... اسلام تمام شئون زندگی بشر را زیر نظر دارد. قانون اجتماعی دارد؛ قانون اقتصادی دارد؛ قانون سیاسی دارد؛ آمده برای تشکیل دولت، تشکیل حکومت؛ آن وقت چطوری می‌تواند حکومت نداشته باشد؟ چه‌طوری می‌تواند قانون جهاد نداشته باشد؟» (جلالی و ترابی، ۱۳۹۵: ۱۷-۱۸).

با توجه به ماهیت رهبری و هدف و مسئولیتی که از نظر اسلام برای رهبری وجود دارد، استاد مطهری حوزه‌ی اختیارات فقیه برای اداره‌ی امور اجتماعی مردم را به فراخی حوزه‌ی اختیاراتی می‌داند که سیاست‌مداران و رهبرانی چون پیامبر اکرم و امامان معصوم داشته‌اند. در ادامه، به سخنانی از ایشان که دلیل این مدعی است، اشاره می‌شود:

«موضوع اختیارات وسیع حاکم، راهی است که اسلام در بطن خودش قرار داده، برای آسان‌بودن انطباق با نیازهای واقعی» (مطهری، ۱۳۸۰: ج ۲: ۶۴). «یکی از عواملی که کار انطباق اسلام با مقتضیات زمان و به‌عبارت‌بهتر با نیازمندی‌های زمان را آسان می‌کند، اختیارات بسیار وسیعی است که خود اسلام به حاکم شرع داده. دلیل‌اش خود کارهای پیغمبر است. پیغمبر اکرم بسیاری از کارها را به حکم اختیاراتی که به او به‌عنوان صاحب مسلمین داده شده، انجام می‌داد و لهذا خیلی چیزها را در فواصل مختلف نهی می‌کرد، امر می‌کرد. باز نهی می‌کرد و باز امر می‌کرد؛ اختیار داشت» (همان: ۶۳).

«مسأله‌ی مالیات، موضوع و امری متغیر و از اختیارات حکومتی است. در مورد زکات هم حکومت اسلامی می‌تواند چیز دیگر را ولو به نام زکات وضع کند و امیرالمؤمنین(ع) به حسب مصلحت از اختیاراتی که به عنوان ولی امر شرعی داشتند، استفاده کردند و زکات بر اسب وضع کردند. پس حاکم شرعی می‌تواند در مورد مخصوصی، چیزهای دیگری را هم مشمول زکات کند. اختیار حاکم اسلامی، اختیار مصالح اسلامی است. اگر مصلحت ایجاب کرد، برای اتومبیل هم زکات وضع می‌کند» (مطهری، ۱۳۷۳: ۶۲).

ایشان در کلامی دیگر در ردّ نظر بعضی فقها مبنی بر "حکم به اباحه‌ی انفال" می‌نویسد: «این جا بار دیگر اهمیت مسأله‌ی حکومت و ولایت از یک طرف، و کوتاهی نظر فقها و شیعه از طرف دیگر، ظاهر می‌شود. چگونه ممکن است غیبت امام سبب شود این فلسفه‌ی بزرگ معطل بماند و اراضی انفال، حکم اموال شخصی و منقول را پیدا کند؟» (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

استاد مطهری با ذکر سه دلیل، استدلال برخی از فقها به روایات را برای حکم به اباحه اراضی موات و انفال مردود و ناتمام می‌داند و آن را ناشی از غفلت از مسأله‌ی با اهمیت ولایت و حکومت اسلامی در زمان غیبت برمی‌شمرد (همان: ۱۵۹-۱۶۱) ایشان در بحث طلاق قضایی توسط حاکم شرعی می‌نویسد:

«من اقرار و اعتراف می‌کنم که فقها در مورد طلاق قضایی همیشه حرفش را می‌زنند، ولی خیلی کم اتفاق افتاده که یک فقیه به آن ولایت فقیهانه‌ای که دارد، عمل کرده باشد. خود فقیه در موارد خاصی نوعی ولایت دارد. بسیاری، حتی از معاصرین ما، این فتوی را صریح گفته‌اند، ولی کم اتفاق افتاده است» (مطهری، ۱۳۷۳: ۲۱۰).

این بیان از سوی ایشان نشان‌گر آن است که وی عدم اثبات ولایت بر فقیه را منوط به عدم اعمال آن نمی‌داند و فقها را بر اعمال ولایات و اختیارات تفویض شده ترغیب می‌کند؛ البته دلیل آن

را این‌گونه ذکر می‌کند:

«اگر می‌بینید به آن عمل نمی‌شود، به اسلام مربوط نیست؛ یا به این دلیل است که فقیه زمان، مصالح را تشخیص نمی‌دهد، یا از مردم می‌ترسد، جرأت نمی‌کند، باز هم تقصیر اسلام نیست. فقیه شهادتی را که باید داشته باشد، ندارد. اسلام چنین راه درستی را باز کرده است» (مطهری، ۱۳۷۳: ۸۸).

ولایت عامه‌ی فقیه در آرای شیخ انصاری و شهید مطهری

شیخ انصاری در بحث ولایت حاکم جائز، پس از آن‌که تصدی امور حکومتی را از سوی آنان مطرح کرده و ادله‌ی حرمت و جواز آن را مقایسه می‌کند، به حرمت همکاری با دولت جائز و پذیرش مسئولیت‌های حکومتی از سوی آنان فتوا می‌دهد؛ ولی در همان‌جا از اظهار این اعتقاد نیز دریغ نمی‌ورزد که اگر فردی به قصد خدمت به مردم و قیام برای اصلاح امور و تأمین مصالح عمومی و... در حکومت جور داخل شود، مشارکت او به ادله‌ی اربعه جایز خواهد بود (شیخ انصاری، ۱۴۱۰: ۵۶). وی در بیان اقسام ولایت می‌نویسد:

«برخی از اقسام ولایت واجب است و آن ولایتی است که امر به معروف و نهی از منکر متوقف بر آن باشد؛ زیرا مقدمه‌ی واجب، در صورت قدرت، واجب خواهد بود»^۱ (همان: ۵۷).

اما همان‌طور که به‌اجمال آمد، شیخ انصاری در مکاسب با یک تقسیم دوگانه از ولایت، محدودده‌ی ولایت فقیه را نسبت به معصومین روشن می‌کند و ولایت شق سوم را ولایت تصرف در اموال و نفوس می‌داند و این‌گونه تفصیل می‌کند^۲ (همان: ۱۵۳):

۱. و منها ما یكون واجبه وهی ماتوقف الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الواجبان علیه فان مالایتم الواجب إلا به وجب مع القدره.

۲. ولایه التصرف فی اموال و الانفس و هو المقصود بالتفصیل هنا.

الف) استقلال ولی نسبت به تصرف در اموال و نفوس با قطع نظر از این که آیا تصرف دیگران منوط به اذن او هست یا خیر؛

ب) عدم استقلال دیگران نسبت به تصرف در اموال و نفوس و منوط بودن تصرف آنان به اذن ولی، اگرچه خود ولی استقلال در تصرف نداشته باشد (همان: ۱۵۳).

ایشان هر دو وجه از ولایت بر تصرف در اموال و نفوس را برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) ثابت دانسته و در مورد وجه اول می نویسد:

«آنچه بعد از تتبع و تأمل در ادله‌ی چهارگانه‌ی کتاب، سنت، اجماع و عقل استفاده می‌شود این است که امام از جانب خداوند بر مردم سلطنت و ولایت مطلقه داشته و تصرفش در امور مردم به‌طور مطلق نافذ و معتبر است»^۱ (همان).

ملاحظه می‌شود که در لحاظ ولایت در اموال و نفوس (ولایت استقلالی)، شیخ انصاری به‌صراحت از اصطلاح "سلطنت مطلقه" استفاده می‌کند و به‌دنبال آن که به بحث در مورد ثبوت چنین ولایتی برای فقیه جامع‌الشرایط می‌پردازد، قاطعانه آن را رد می‌نماید. باین‌وجود، شیخ انصاری در "کتاب القضاء" که یکی از استدلالی‌ترین رسائل ایشان در باب مسائل حکومتی و حقوقی است، ضمن آن که اثبات مقام قضا را برای فقیه غیرقابل تردید، و بلکه در حدّ ضروری مذهب شیعه دانسته است، برخلاف دیدگاه خود در مکاسب، درباره‌ی دلالت روایاتی مانند توقیع معروف حضرت صاحب عصر (عج) بر مسأله‌ی ولایت عامه‌ی فقیه می‌گوید:

«هیچ اختلافی نیست در این که حکم حاکم (فقیه جامع‌الشرایط) در موضوعات خاص، در صورتی که محل نزاع و تخاصم باشد، نافذ است. حال می‌گوییم؛ چون امام (ع) رضایت به حکم حاکم را در مخاصمات، از این جهت واجب دانسته است که آنان (فقه‌ای جامع‌الشرایط) را به‌طور مطلق بر این قضایا "حاکم" قرار داده‌اند؛

۱. و بالجمله فالمستفاد من الأدله الأربعة بعد التتبع و التأمل ان للامام سلطنته مطلقه علی الرعیه من قبل الله تعالی و ان تصرفهم نافذ علی الرعیه ماض مطلقاً.

پس این اطلاق دلالت دارد که حکم آنان در موارد دعاوی و درگیری، از فروع "حکومت مطلقه" و "حجیت عامه" ی فقهاست؛ پس نافذبودن حکم آنان اختصاص به دعاوی ندارد» (شیخ انصاری، ۱۳۷۳: ۴۹).

شهید مطهری نیز در بیان نحوه انتقال شئون از معصومین (ع) به فقیه حاکم می‌آورد: «اختیارات از پیغمبر به امام و از امام به حاکم شرعی مسلمین منتقل می‌شود. بسیاری از تحریم‌ها و تحلیل‌هایی که فقها کرده‌اند، که همه هم امروز قبول دارند، بر همین اساس بوده است. اختیارات حاکم در تحریم و تحلیل‌ها، برابر مصالح و مفاسد اجتماعی و زمان غیر از مسأله‌ی تراحم است؛ بلکه به صرف اختیاراتی است که به فقیه داده شده است» (مطهری، ۱۳۸۵: ۹۱).

ایشان، در بحث نقش علمای دین در عصر غیبت و اختیاراتی که در خود متن دین برای مجتهد در نظر گرفته شده و حق حاکمیت الهی برای فقیه در وضع قانون کلی و مصوبات فرعی و نیز در عرصه‌ی اجرای احکام در میان مباحثی که مطرح کرده‌اند، به نکات و مطالب راه‌گشایی اشاره کرده است:

«ای بسا که یک مجتهد می‌تواند یک حلال منصوص شرعی را به‌خاطر مفسده‌ای که عقلش کشف کرده، تحریم کند؛ یا حتی یک واجب را تحریم کند؛ یا یک حرام را به حکم مصلحت لازم‌تری که فقط عقلش آن را کشف کرده، واجب کند. و دین چیزی نیست که مجتهد از خودش اختراع کرده باشد؛ راهی است که خود اسلام جلوی پای مجتهد گذاشته؛ مجتهدین در عصر اسلام، (غیبت) کار انبیای امت را می‌کنند؛ یعنی باید بکنند» (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۰).

مطهری در تأکید و بیان چنین گستره‌ی اختیاراتی، ادله‌ای دارد که آن را از دل قابلیت‌های درونی اسلام جست‌وجو می‌کند:

«موضوع اختیارات وسیع حاکم، راهی است که اسلام در بطن خودش قرار داده؛ برای آسان‌بودن انطباق با نیازهای واقعی» (همان: ۶۴). «یکی دیگر از مشخصات

اسلام، اختیاراتی است که اسلام به حکومت اسلامی، و به عبارت دیگر، به اجتماع اسلامی داده است. این اختیارات، دامنه‌ی وسیعی دارد. حکومت اسلامی در شرایط جدید و نیازمندی‌های جدید می‌تواند با توجه به اصول و مبانی اساسی اسلامی، یک سلسله مقرراتی وضع نماید که در گذشته موضوعاً متفی بوده است... اختیارات قوه‌ی حاکمه‌ی اسلامی، شرط لازم حسن اجرای قوانین آسمانی و حسن تطبیق با مقتضیات زمان و حسن تنظیم برنامه‌های مخصوص هر دوره است. این اختیارات، حدود و شرایطی دارد که اکنون مجال سخن درباره آن‌ها نیست» (همان: ۸۵).

شهید مطهری در تبیین اختیارات حاکم اسلامی، که اختیارات اجتماع اسلامی و مصالح اسلامی است، می‌نویسد:

«آیا این حقی که پیغمبر دارد، فقط مال شخص پیغمبر است؟ نه؛ به امام هم منتقل می‌شود. یعنی امام هم بعد از پیغمبر سرپرست و نماینده‌ی اجتماع می‌شود و این حق به او منتقل می‌گردد. آیا این حق منحصر به پیغمبر و امام است یا به هر کسی که از ناحیه‌ی خدا حکومت شرعی داشته باشد، به نیابت از پیغمبر و امام منتقل می‌شود؟ بله؛ این حق به او هم منتقل می‌شود» (همان، ج ۱: ۱۹۰).

استاد در بحث از منشا این حق، "وکالت فقیه" را مردود می‌شمارد و بر ولایت فقیه حاکم اصرار می‌ورزد:

«قهرماً ماهیت حکومت، ولایت بر جامعه است، نه نیابت از جامعه و وکالت از جامعه. فقه هم این مسأله را به عنوان ولایت حاکم مطرح کرده است. از نوع ولایتی که بر قَصْر و عُیْب دارد. پس ملاک، انتخاب مردم نیست؛ انطباق با معیارهای الهی است و با آن انطباق خود به خود حاکم می‌شود و مانعی نیست که در آن واحد، ده‌ها حاکم شرعی و ولی شرعی وجود داشته باشد» (مطهری، ۱۳۹۱: ۱۵۴).

از جمله مباحثی که استاد با دغدغه و حساسیت تامّ مورد توجه قرار داده‌اند، بحثی درباره‌ی

رهبری نهضت و لزوم حضور دائمی روحانیان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و مدیریتی است. ایشان در بحث رهبری نهضت و نیازمندی هر نهضتی به رهبر و رهبری، با صراحت اعلام می‌کند: «تنها روحانیت است که می‌تواند (و باید) نهضت اسلامی را رهبری نماید» (مطهری، ۱۳۸۵: ۷۱).

بنابراین، از سخنان فوق در باب اختیارات فقیه در عصر غیبت و نیز نقش فقها و روحانیت در نهضت اسلامی مبرهن است که ولایت فقیه موردنظر شهید مطهری، صرف نظارت و راهنمایی نیست؛ بلکه مقصود، رهبری و مدیریت امور اجتماعی است که بتواند در عزل و نصب‌ها برابر مقررات و تعیین صلاحیت‌ها و برخورد با تخلفات و جلوگیری از فساد و انحراف و تصمیم‌گیری‌های حیاتی و سرنوشت‌ساز برابر مصالح کلی نظام و ملت، دخالت و اعمال ولایت و رهبری کند؛ و این همان اثبات اعتقاد ایشان به ولایت سیاسی فراگیر برای فقیه جامع‌الشرایط است.

نتیجه‌گیری

در بررسی به‌عمل آمده در آرای دو فقیه مذکور - مرحوم شیخ انصاری و استاد شهید مطهری - نشان می‌دهد که هر دو فقیه بر لزوم مراجعه‌ی مردم به فقیه منصوب در فقدان معصوم (ع) اتفاق نظر دارند و این امر را از باب رفع اختلاف و تراحم و حفظ مصلحت ضروری می‌دانند؛ فلذا بایست ایشان را در زمره‌ی معتقدین به ولایت عامه‌ی فقیه به‌حساب آورد. اما به‌نظر می‌رسد در نظرات و آرای شهید مطهری، نگاه ویژه‌تر و گسترده‌تری به اختیارات فقیه نسبت به مرحوم شیخ انصاری وجود دارد و حتی اختیار صدور حکم حکومتی از سوی فقیه حاکم در عموم "مسائل مستحدثه"، متمایز از احکام اولیه و ثانویه، جهت گره‌گشایی از امور و قابلیت تطبیق قوانین شریعت با پیچیدگی‌ها و اقتضائات متغیر زمان و حفظ و رعایت "مصلحت عموم مسلمین" را تجویز می‌کند. در باب علت این تفاوت، شاید بتوان دو امر را دخیل دانست: نخست؛ شرایط پیچیده‌تر و سیال‌تر عصر استاد مطهری، که نیاز به پاسخ‌گویی فقها به این شرایط جدید را تشدید کرده بود. دوم، و مهم‌تر از آن، شروع و اوج‌گیری نهضت مبارزات علیه نظام سلطنتی شاهنشاهی و

بازشدن باب نظریه‌پردازی فقهی و کلامی نوین در باب تشکیل حکومت اسلامی با محوریت ولایت فقیه از سوی امام خمینی(ره). به‌گمان نویسنده، این دو عامل کلیدی، مهم‌ترین دلایل پیدایش این جرأت و انگیزه در بسط اختیارات فقیه در عصر غیبت معصوم(ع) در آرای شهید مطهری نسبت به شیخ انصاری بوده است.

منابع

۱. آذری قمی، احمد (۱۳۷۲). ولایت فقیه. قم: دارالعلم.
۲. اراکی، محمدعلی (۱۴۱۳ق). *المکاسب المحرمه*. قم: انتشارات در راه حق.
۳. انصاری، شیخ مرتضی (۱۳۷۳). *کتاب القضاء*. قم: دارالمکتبه.
۴. انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۰ق). *المکاسب*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۵. انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۵ق). *کتاب الزکاه*. چاپ تبریز.
۶. انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۲۰ق). *کتاب الخمس*. چاپ تبریز.
۷. جعفرپور، رشید (۱۳۸۹). "ولایت فقیه در فقه سیاسی شیعه". *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۱۵۳، ص ۵۲-۷۵.
۸. جلالی، رضا؛ ترابی، محمد (۱۳۹۵). «معرفت‌شناسی باور دینی از دیدگاه استاد مطهری و تأثیر آن بر نسبت دین و سیاست». *سیاست متعالیه*، سال چهارم، شماره ۱۵، ص ۴۲-۲۳.
۹. حسینی خراسانی، احمد (۱۳۹۰). «ولایت فقیه از نگاه شهید مطهری». *فقه*، شماره ۳۹، ص ۲۲-۳۵.
۱۰. خمینی، روح الله (۱۳۶۵). *شئون و اختیارات ولی فقیه* (ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. خمینی، روح الله (۱۳۷۰). *صحیفه نور*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۲۱.
۱۲. خمینی، روح الله (۱۳۷۴). *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*. تهران: موسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۳. فاضل گلپایگانی، محمدحسن (۱۳۷۳). شیخ انصاری و مسأله‌ی ولایت فقیه. کنگره شیخ انصاری، شماره ۱، ص ۴۵-۶۵.
۱۴. فیرحی، داوود (۱۳۸۹). *نظام سیاسی و دولت در اسلام*. تهران: سمت.
۱۵. قانی، محمدحسن (۱۳۷۳). *فقه سیاسی شیخ انصاری*. کنگره شیخ انصاری، شماره ۱، ص ۱۳-۲۵.
۱۶. کدیور، محسن (۱۳۸۰). *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*. تهران: نشر نی.

۱۷. لکزایی، شریف (۱۳۸۳). «آیت‌الله مطهری و نظارت عمومی». حکومت اسلامی، شماره ۳۱، ص ۲۸-۴۰.
۱۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). *مرآة‌العقول*. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۱.
۱۹. مزینانی، محمدصادق (۱۳۸۶). «کاوشی نو در فقه اسلامی». حوزه، شماره ۱، ص ۱۰-۲۲.
۲۰. مسعودنیا، حسین (۱۳۹۰). «تحول نظریه‌ی ولایت انتصابی عامه فقیهان به ولایت مطلقه فقیه با رویکرد لاکاتوش». پژوهش‌های علم و دین، شماره ۲، ص ۳۲-۵۸.
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۹). *ختم نبوت*. تهران: انتشارات صدرا.
۲۲. مطهری، مرتضی (۱۳۸۰). *انسان و سرنوشت*. تهران: انتشارات صدرا.
۲۳. مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). *امامت و رهبری*. تهران: انتشارات صدرا.
۲۴. مطهری، مرتضی (۱۳۸۰). *اسلام و مقتضیات زمان*. تهران: انتشارات صدرا، ج ۲-۱.
۲۵. مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). *نهضت‌های اسلامی اخیر*. تهران: انتشارات صدرا.
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۸۶). *نظری به نظام اقتصادی اسلام*. تهران: انتشارات صدرا.
۲۷. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). *وحی و نبوت*. تهران: انتشارات صدرا.
۲۸. مطهری، مرتضی (۱۳۹۱). *پیرامون جمهوری اسلامی*. تهران: انتشارات صدرا.
۲۹. مطهری، مرتضی (۱۳۹۱). *پیرامون انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی*. تهران: انتشارات صدرا.
۳۰. منتظری، حسین‌علی (۱۴۰۸ق). *الدراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه*. قم: مرکز علمی للدراسات الاسلامیه، ج ۱.
۳۱. مهاجرنیا، محسن (۱۳۷۳). *اندیشه‌های سیاسی شیخ انصاری*. کنگره شیخ انصاری، شماره ۱، ص ۱۴۵-۱۷۵.
۳۲. نجفی، محمدحسن (۱۴۱۰ق). *نجاه العباد فی یوم المعاد*. با حاشیه شیخ انصاری. بمبئی: [بی‌نا].
۳۳. نراقی، [ملا] احمد (۱۳۶۲). *تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه*. تهران: نهضت آزادی.
۳۴. نراقی، [ملا] احمد (۱۳۷۴). «ولایت فقیه در نگاه فقها»، *کیان*، سال دوم، شماره ۲۴، ص ۲۵-۴۰.
۳۵. نراقی، [ملا] احمد (۱۴۰۸ق). *عوائد الایام*. قم: مکتبه بصیرتی.